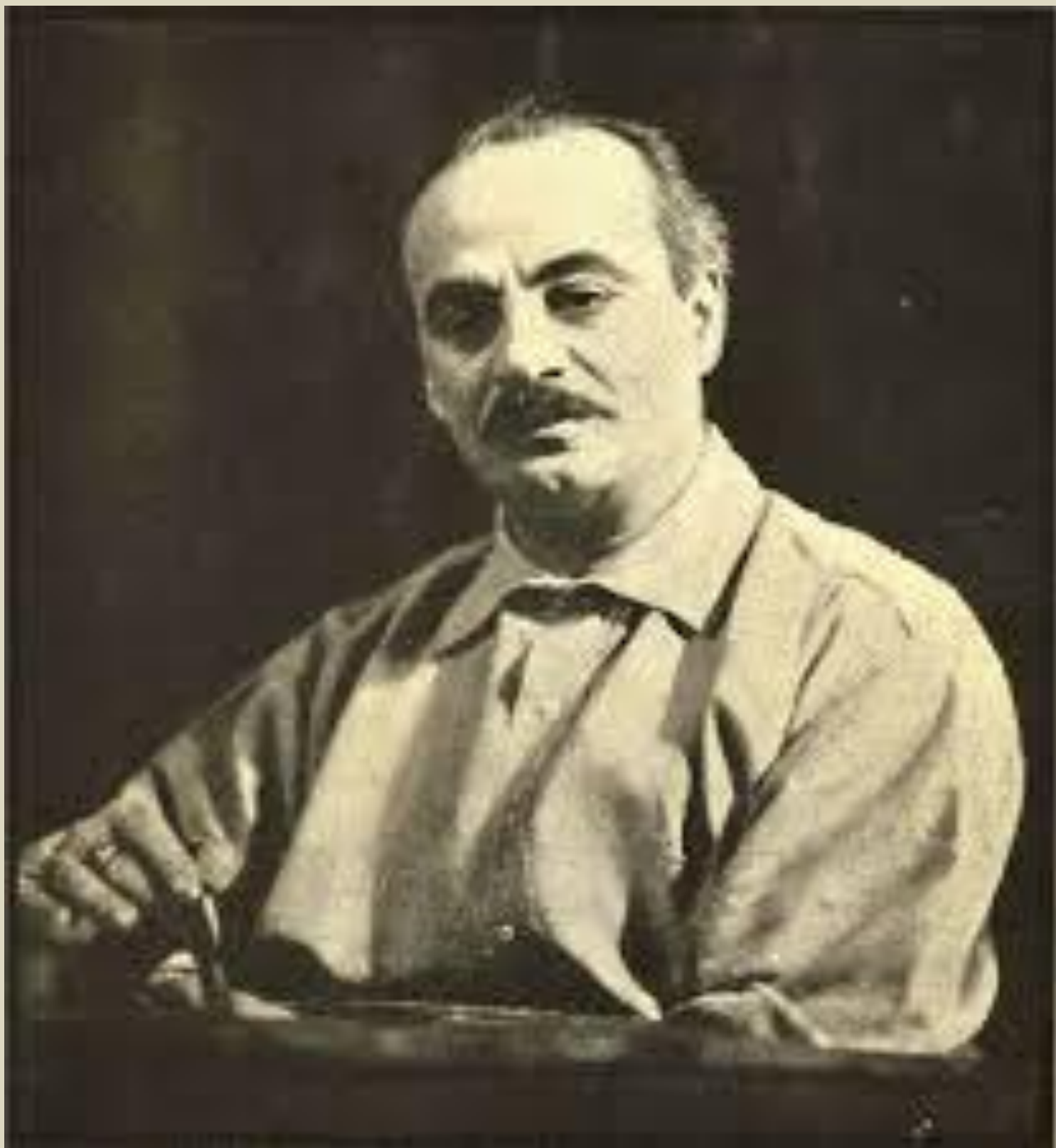


وصیت نامہ سیاسی جبران خلیل جبران



ژان پی یر دھدا

مترجم : فروغ طاعتی

وصیت نامهٔ سیاسی جبران خلیل جبران

در 8 نوامبر 1920 بعد از اعلام استقلال لبنان، جبران خلیل جبران مقالهٔ معروف خود را تحت عنوان "شما لبنان خود را دارید و منهم لبنان خودم را"، منتشر نمود. این عنوان به احتمال بسیار زیاد با الهام از گفتهٔ محمد پیامبر اسلام است: "شما مذهب خود را دارید و منهم مذهب خودم را".

شما لبنان خود را دارید با دلیل و برهانش و من لبنان خودم را با شکوه و زیبایی اش...
شما لبنان خود را دارید با ستیزها و کشمکشهایی که در آن بیداد می کنند...
و من لبنان خودم را که رویاها در آن ساکنند.

لبنان شما یک گرهٔ سیاسی ست که "زمان"، در تلاش برای گشودن آن ست... و لبنان من متشکل از تپه هائی ست که با هیبت و شکوه و جلال به سوی آسمان نیلگون قد علم کرده اند.
لبنان شما یک مسئلهٔ بین المللی ست، سر در گم و کشیده شده به این سو و آنسو با سایه های تاریک شب. لبنان من دره های خاموش و اسرار آمیزی که سنگریزه های آن حامل صدای ناقوسها و لرزش رودخانه هاست.

لبنان شما یک دولت اختاپوسی چند پاست. لبنان من کوهی ست آرام و با صلابت، نشسته در میان دشتها و دریاها به سان شاعری در نیمه راه بین خلقت و جاودانگی...
لبنان شما صفحهٔ شطرنجی ست بین یک رهبر روحانی و یک رهبر نظامی. لبنان من معبدی ست که آنرا در روح ملاقات میکنم زمانی که نگاهم عاصی از چهرهٔ تمدنی ست در حال حرکت بر روی چرخ.

لبنان شما مردی ست که باج می دهد و آن دیگر که وصول می نماید.
لبنان من مردی ست یگانه و تنها، سر بر بازو نهاده و لمیده در سایهٔ درخت سدر، بی توجه به همه، به غیر از خداوند و تلالو خورشید...

لبنان شما جز تزویری پوشیده با فضل و دانشی به عاریه گرفته شده نیست، مگاری و نیرنگی که خود را با ادا و اصولی ساختگی و تصنعی می آراید. لبنان من حقیقتی ست ساده و عریان، گوئی که تصویر خود را در حوضچهٔ چشمه ای می نگرد و چیزی جز چهرهٔ آسوده و شکفته اش نمی بیند...

لبنان شما گاه از سوریه جدا شده و گاه به آن می پیوندد، از دو سو نیرنگ میزند تا در میان راه به هدف دست یابد... لبنان من نه جدا می شود و نه میپیوندد، نه تصرف و تسخیر می شناسد و نه شکست.

شما لبنان خود را دارید و من نیز لبنان خودم را...

لبنان شما و فرزندان شما برای شما و لبنان من و فرزندان من برای من.

و اما فرزندان لبنان شما کیستند؟

حال چشمانتان را باز کنید تا ماهیت فرزندانتان را نشانتان دهم.

آنها همانهایی هستند که تولد "جان" شان را در بیمارستانهای غرب دیده اند.

ترکه های نرمی که نا خواسته به این سو و آنسو خم می شوند و روز و شب به خود می لرزند بدون آنکه بدانند...

آنها کشتی بدون بادبان و سکانی هستند که برای مقابله با دریای غضبناک و در طغیان، تلاش می کنند در حالیکه نا خدا "تردید و دو دلی" ست و لنگرگاه، غاری با حفره های جو. و آیا همه پایتختهای اروپا، این حفره های جو نیستند؟

آنها بین خود محکم و سخنورند ولی ناتوان و خاموش در مقابل قدرتهای اروپایی.

آنها در جسم خود و در روزنامه هایشان آزادیخواه، اصلاح طلب و پر شورند ولی مطیع و سر به راه و عقب مانده در حضور غربیها.

و اینچنینند فرزندان لبنان شما...

چه کسی در بین آنها معرف نیروی صخره های لبنان است، معرف اصالت بلندیها، عطر نسیم و شفافیت آبهایش؟

آیا یک نفر از میان آنها جرئت می کند که بگوید: مطمئناً زندگی من قطره خونی بود در رگهای لبنان، اشکی در چشمان و یا لبخندی بر لبانش؟

و اینچنینند فرزندان لبنان شما!

چه بزرگند در چشمان شما و چه ناچیز در چشمان من!

و حال لحظه ای توقف کنید و چشمانتان را بکشائید تا من حقیقت فرزندان لبنان خودم را بر شما آشکار سازم.

آنها کشاورزانی هستند که زمینهای خشک و بی حاصل را تبدیل به باغ میوه و گلستان میکنند.

آنها شبانهایی هستند که گله هایشان را از دره ای به دره ای می برند تا اینکه پروار گردند و با افزایش گوشت و پشمشان سفره هایتان را آراسته و جستان را بپوشانند.

آنها فرزندان تاکستانهائی هستند که انگور را می فشارند تا شرابی ناب ساخته و شهادش را خارج نمایند.

آنها پدرانی هستند مراقب درختان توت و مادرانی که ابریشم می ریسند.
مردانی که گندم را درو کرده و همسرانی که از پی شان خرمنها را بر میچینند.
آنها همین نساجان و کوزه گراند... همین بنّایان و ریخته گران ناقوسها .
شاعرانی که "جان"شان را در جام های نوین میریزند، شاعرانی مادرزاد که ترانه های عاشقانه مشرق زمین را سروده و آوازی پر گلایه میخوانند.

همانهائی که لبنان محروم را ترک نموده و چیزی جز شور و حرارتی در قلب و زوری در بازوان ندارند . وزمانی که برمی گردند دستانشان غرق در تنعم خاک است و پیشانیهای پیچیده در برگ بو.
آنها فاتحند هر آنجا که مسکن گزینند و دلنشین و جذاب هر آنجا که مستقر گردند.
آنها همانهائی هستند که در کلبه های پوشالی تولّد یافته و در قصرهای دانش می میرند.
و اینچنینند فرزندان لبنان من...

چه چیزی از لبنان شما و فرزندان این قرن باقی خواهد ماند؟
به من بگوئید، شما چه چیزی را به آینده منتقل خواهید نمود، جز ستیزه جویانی خیالباف و از دست رفته ؟

من به شما می گویم و ضمیر جهان به من گوش میکند...
من به شما می گویم که شما پیشیزی نمی ارزید . و اگر میدانستید که چگونه بیزاری من از شما تبدیل به ترحم و مهر می شود... ولی شما چیزی از آن نمی فهمید.

شما لبنان خود را دارید و منم لبنان خودم را...

شما لبنان خود و فرزندان را دارید ، پس شاد باشید از آن. آه... اگر توانش را دارید
که خود را به این توده حبابهای تُهی، قانع سازید.
و امّا من مطمئن به لبنان خود و فرزندانم هستم، با ایمانی که در آن طراوت و سکوت و آرامش حاکم است.

جبران خلیل جبران

گزیده ای از : زندگی الهام گرفته نویسنده "پیامبر"

ژان پی یر دهدا

مترجم : فروغ طاعتی